

بحران بحران می زاید!

اصطلاح بحران را بمعنی «کریسز» می پذیریم که دارای ریشه لاتینی بوده و در زبان انگلیسی و سایر زبان ها «کرایسز» ویا «کریزه - بزبان آلمانی» با کمی تغییر لهجه تلفظ می کنند. این کلمه در قطار مفاهیمی محسوب می گردد که در ساحات مختلف حیات انسانی و اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به وفرت بکار می رود، عمدتاً معنی و مفهوم منفی و نا مطلوب را در حالات مختلف بخود اختیار می نماید. در لاتین برای این کلمه مفاهیم متعدد چون جدائی، مناقشه و جدال، تصمیم، قضاوت و یا در استقاه روزمره بمفهوم نقاط اوج تحول و عطف الی اشکال تشدد و وخامت معنی می دهد. تغییر شکل آبی و یا طویل المدت برخی از پدیده ها که ماهیت دیگری هم بخود می گیرند نیز در نتیجه بحرانها پدیدار می گردد.

بر اساس یکی از منابع «انترنتی» در زبان چینی به این کلمه «کریزه - آلمانی» مفهوم بخت و طالع و «چانس» یا «شانس» بخشیده اند. در تکیه کلام های روزمره اروپائی ها گاهی هم از جانب افراد در حالاتی بکار برده می شود، که از نگاه کیفیت بدرجه حقیقی بحران مطابقت نمی داشته باشد. دشواری دیگر در حالات و اوضاع کشور ما ممکن پیش آید که بفرنجی حالات کشور ما درین حالت جنگی بیش از سی سال چنان کیفیتی را بخود گرفته باشد، که در وقت اختراع این اصطلاح لاتینی، آن درجات و حدود ماهیت در نظر گرفته نشده باشد. در جوامع دیگر برای حل بحرانها، فوراً به تشکیل جلسات مربوط و منوط به بحران یا «کرایسز سیشن» تشکیل می گردد.

وقتی نظرات و تصورات «تیپ» های مختلف هموطنان ما را بشمول سیاستمداران آن می نگریم، بیم آن میرود که نزد آنها موضوع بحران هیچ مطرح نشده باشد. تجارب نشان داده است که هرگاه اقل و قایع اضافه از یکصد سال را در نظر بگیریم، بسیاری از حلقات فعال سیاسی جامعه در کله ها، درامر زایش افکار بحران پرور مشغول بوده اند و در عمل اکثراً الی سرحد جنایات، به آتش بحرانها تیل انداخته اند. کسانی هم بوده و هستند هم که بسیاری اعمال و نقشه های رسیدن بقدرت را در تحت نام «ضرورت و یا قانونمندی انقلابات» و سایر نا گزیری ها نشان داده اند. در اینجا بیشتر به ارزیابی های متخصصان بیطرف نیاز است، تا ببینند که آیا افغانها مشغول حل مسایل بحرانی هستند و یا خیر؟ متأسفانه حالت در افغانستان و شیوه برخورد به اصطلاح بحران طوری است که اصلاً ممکن آله بحران سنج مسئولین و غیره فعالین سیاسی این کشور از حساسیت باز مانده باشد. نحوه برخورد با یکدیگر به معیار اروپائی ها، نه بمفهوم «دیالوگ»، بلکه بشکل و ماهیت «ککوفونی» یا «کریه الصوت» یاد شده می تواند.

بصورت عادی این اصطلاح بحران یا حالت بحرانی («کرایسز»)، که در ساحه محدود تر، بطور مثال وضع مؤقت یا لحظوی صحت روانی فرد باشد، مثلاً تهیج فرد در زمان یک حادثه که آنها به اشکال و انواع مختلف بوقوع پیوسته می تواند، دوکتوران طب و روانشناسان بهتر ارزیابی می توانند. در حیات اقتصادی بعنوان مثال وقتی مسیر نزولی در حالت و جریان فعالیت های اقتصادی بمشاهده می رسد. چنین بحرانها می توانند، طویل المدت و یا زود گذر باشند. از جانب دیگر برهم خوردن یک حالت تعادل و توازن و بهتر بگوئیم تغییر حالت به جهت منفی.

یکی از آگاهان، بنام «ویرینا کاست» «کرایسز» یا بحران را بمفهوم تنگنا و بندش تعبیر کرده است و به اصطلاح، در گیره قید شدن که بعداً در تمام حیات با پرابلمها در گیر میتوان بود. کسیکه با همچو حالت روبرو می گردد، با حالات چون ترس و وحشت، احساس بیچارگی و بی پناهی، ناچاری و لاعلاجی و حالتی قرار می گیرد که تمام هویت خود را در خطر می بیند. حالت جنگ، زاده ده ها پرابلم بحرانی شناخته شده است. تنگدستی الی خطرات عینی زندگی و غیره و غیره که توضیح آن به حجم کتاب ها نیاز احساس میگردد. در جریان بحرانها افغانستان انکشافاتی براه افتاده و تعمیق می گردد، که بسیاری از مسئولین به آن توجه ندارند.

بعنوان مثال، خانم «کارلا شیفتر» در کتابش، که تخلص و ترجمه برخی از موضوعات آن توسط همین نویسنده در پورتال «افغان جرمن آنلاين» به نشر رسیده است، در مورد وضع روانی عموم افراد جامعه چنین می نویسد: «... طبیعی است که جنگ عواقب زیانبار بجا گذاشته است. کالسالان در بین افغانها، از آوان طفولیت فقط ظلم و بیرحمی دیده اند. زندگی در مهاجرت، اعضای کشته شده فامیل، شکنجه، هتک حرمت و تجاوز، بازداشتها بدون دلیل و بی موجب و خانه های سوخته. همه اینها را باید خود تنها تحلیل و تجزیه نمایند. آنها مانند عساکر خارجی توظیف شده در هندوکش تداوی روانی نمی بینند. آنها به مناطق مصئون انتقال نمی یابند. آنها باید آنجا بمانند و خود واهمه ها، غم و اندوه، تعدی، تجاوز و افسردگی را متحمل شوند، بدون آنکه مراقبت هدفمند از آنها صورت گیرد.

بر حسب تخمین، ۷۰ فیصد افغانها افسرده و دل‌تنگ تخمین شده‌اند. انسانهای ویران شده را نمیتوان دوباره مانند از هم ریختن خانه قطعه بی‌آباد نمود؛ یک پای قطع شده و یا خانه سوخته با تمام داشتنی‌ها. «کمک اعماری» درین کشوریکه جنگ از زمانه‌ها جریان دارد، عجیب بنظر میرسد. انسانهاییکه جنگ دوم جهانی و یا زمان بعد از جنگ را دیده‌اند، ممکن درک نمایند، که من راجع به چه صحبت میکنم...» (کلارا شیفتز با ریگینا کارستینزن، «رو و هلت»، صفحه ۱۰، می ۲۰۱۱)

در طی مدت قریب چهل سال این کشور که به مراحل مختلف با حرکات زلزله مانند به بحرانات پی در پی قدم گذاشته و وقفه‌های نهایت تباه کن را باخود داشته است که تحلیل آن در یک و یا چند مقاله نمی‌گنجد، یکی از بخش‌های برجسته‌ی حیاتی در زندگی دولتی آنست که نه تنها شرایط جنگی که تلفات سنگین جانی و مالی را ببار آورده است، سقوط حکومت پی در پی، تمام شیرازه‌ی همان نظامهای سابق کم‌انکشاف یافته را نیز ریشه کن ساخته است. بجای آن هیچگاه دستگاه‌های فعال و با ثبات جای نگرفته است. فرارچند مرحله‌ی اتباع از قشرها و طبقات مختلف اجتماعی، ماهیت جامعه را بطور منفی دگرگون ساخته است. مردم عوام اینک در قریب یک و نیم قرن دهقانی (در بین عوام هر سی سال یک قرن گفته می‌شود، در حقیقت یک نسل است). تنها در دهات ویران و در دره‌ها، زندگی وحشتناک را داشته و بتدریج تلفات جانی داده‌اند. آخر آنها چه روحیه‌ی گرفته باشند؟ از همین دره‌ها روزی لشکرهایی هم فوراً تشکیل می‌گردید و بر سنگرهای انگلیسی هجوم می‌بردند.

موجودیت میلیون‌ها انسان در سراسر دنیا، که در قطار آنها، آگاه‌ترین افراد جامعه سنتی نیز شامل بوده‌اند و حال با وجود آنکه یک نسل جدید جوان صاحب نظر و یا کتگوری علمی - تخنیکی بوجود آمده است، اما پراگندگی آنها در سراسر دنیا از یک طرف و اداره دولتی بیگانه و فاسد از جانب دیگر، بمثابة مانع بزرگ ورود نیروهای موجود آگاه و عالم در خارج، برای پرسیختن خلاهای اداره دولتی گردیده است.

جای شک نیست که افراد متمایل به پیشرفت درموقف‌ها و مدارج («کریر») که احتمالاً از کشورهای عمده غربی کرسی‌ها را اشغال نموده‌اند، اکثراً همانند همکاران امریکائی و اروپائی‌شان با عادات و فرهنگ کنونی مردم بی‌خبر اند، نقش آنها علاوه آنکه در بسیاری موارد نتیجه ناقص و منفی داشته، بعد از یک مدت با «نازدانگی» خاص پس از آنکه اقل چند مدت پول گزاف معاش بدست آورده‌اند، وظایف را طبق میل بعضاً ترک گفته، غم سوانح دولتی و تقاعد در آنکشور را ندارند.

اکثراً بنا بر معلومات بنام رخصتی بکشورهای با ثبات که از آنها تابعیت دومی هم ممکن داشته باشند، میروند و بعد بوظیفه حاضر نمی‌شوند. طبیعی است که همچو کمبودی‌ها نیز اثرات بحرانی را بر امور بخش‌های مختلف اداره دولتی میداشته باشد. چون مطبوعات اکثراً معلومات ببرد بخور در اختیار خوانندگان و محققین قرار نمیدهند، در محتوای کتاب خانم «کارلا شیفتز» معلومات خیلی با اهمیت جای داده شده است که قسماً از نظر می‌گذرانیم.

در رابطه با عودت کنندگان از کشورهای غربی، بدین متن حکایت نموده است: «از کشورهای غربی بندرت افغانها عودت نمودند. بسیاری از آنها فامیل‌های خود را در کشور میزبان پشت سر گذاشتند، فقط تنها به نسبت امکانات مکتب و تعلیمات شغل. بسیاری از آنها افغانستان را دوباره ترک نمودند، زیرا دلخسته بوده‌اند و از تصور اینکه، انسانها درین جنگ طولانی، در جهت منفی تغییر یافته‌اند. آنها انسانها را ظالم (وحشی، حیوان صفت و بد اخلاق - کلمه ایکه استعمال گردیده است در زبان انگلیسی همچو معانی متعدد داشته است - تقریظ دهنده) یافته‌اند. هوشیاری، دانائی و خرد موسفیدان و کلان سالان در شهر و ده زندگی مردم را تعیین نمی‌نمایند، بلکه عدم دقت و بی‌وجدانی حکمفرماست.» (صفحه ۳۴)

بسیلسله موضوعات بی‌شمار بحرانی، چون افسردگی عموم اتباع یکی از مسایل داغ بحث بر انگیز دیگر موضوع هویت ملی افغان است. در طی قریب دو دهه اخیر اینجا و آنجا افرادی شنیده شده‌اند که با ضدیت با هویت تاریخی «افغان»، اصطلاح هویت خود تعریف نموده‌اند، بعنوان «افغانستانی» در هر جا که حضور می‌یابند تبلیغ می‌نمایند. این هم میتواند یکی از نتایج بحران بیش از سی سال اخیر شمرده شود.

برخی از افغانهای مسکون در خارج طی سالیان دراز در حیطه امکانات خود، با حوادث و سرنوشت کشور خود علاقمندی نشان داده کوشیده‌اند، سنن، افتخارات، ارزش‌ها و هویت ملی خود را حفظ کنند. درین سلسله استعداد‌های نخبه‌ی زیادی به نشر کتب و آثار تاریخی و حفظ ممکن اسناد و مدارک ارزشمند، بعضاً در شرایط خیلی محدود دست برده‌اند.

اخیراً نوشته محترم ولی احمد نوری تحت عنوان: «استعمال لفظ «افغانستانی» از لودسپیکر تلویزیون آریانا» چشمم را بسوی این مفهوم متوجه ساخت. مقوله یا تکیه کلام مشابه به شعر را که محترم ولی احمد نوری در آغاز پس از عنوان نوشته بودند، مرا کمی تکان داد، چون به تشخیص شعر و نثر مسجع و غیره هر آنچه در ادبیات دری ممکن وجود داشته باشد، آشنائی مسلکی ندارم، همان سطر ایشان را درینجا رو نویسم می‌نمایم:

«چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی»

تکانه‌دهنده برایم بعلتی بوده است که حتماً محترم ولی احمد نوری ازین رسانه و کارکنان آن استعمال چنین لفظ و یا کلمه را بجای هویت ملی «افغان» انتظار نداشته است. من خود با برنامه های این تلویزیون ها فقط زمانی مقابل شده ام، که جایی مهمان کدام دوست بوده ام که امکان دیدن برنامه ها را داشته اند. گاه گاه می شنیدم که گویا برنامه های این دستگاه از کابل نشر می شود.

بهر صورت این مؤسسه می گویند که از تثبیت پخش تلفون آغاز نموده، ساحه مشغولیت یا فعالیت های آنرا بسرعت توسعه بخشیده و برنامه های مختلف تلویزیونی را نیز به پیش می برد. از حکایات چنین بر می آمد که گویا در رابطه با پروسه صلح در کشور، موقف «نیوترال» داشته است. ولی وقتی حال چنین مطالب را بی باکانه مطرح می سازند، معنی آنرا دارد که به آزدگی آنانیکه، به هویت ملی و ریشه تاریخی ارزش میدهند، وقعی نمی گذارند. نزد نویسنده این مطلب ولو برنامه را مشاهده کرده باشد و یا خیر، شنیدن چنین موضوعات، بی تفاوت نمی باشد. در قدم اول اصطلاحات «افغان» و «افغانستانی» دو کلمه است، که به معنی و مفهوم آن مشکلی نمی بیند. اما تمام عمر خود را مانند سایر باشندگان این کشور از زمانیکه بیاد دارد، خود را در جواب بسوال خارجیان چه رسمی و چه شخصی «افغان» معرفی داشته و از جانب خارجی ها هم درین مورد، جواب رد یا شک و شبهه نیافته است. زیرا اقلأ سه قانون اساسی همین کشور سند است. یک ماده را محترم ولی احمد نوری نیز تذکر داده، روی آن استدلال نموده اند که مورد تأیید کامل من هم قرار دارد. متون مکمل را از منابع پورتال «افغان جرمن آنلاین» می توانید بخوانید لیکن در اینجا، برای سهولت به خوانندگان محترم ماده قانون اساسی جدید را رو نویس می نمایم:

«قانون اساسی جدید افغانستان.»

فصل اول: دولت

ماده چهارم

حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که بطور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می کند.

ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادیکه تابعیت افغانستان را دارا باشد.

ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می باشد.

بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق می شود.

هیچ فردی از افراد ملت از تابعیت افغانستان محروم نمی گردد.

امور مربوط به تابعیت و پناهندگی توسط قانون تنظیم می گردد. »

درینجا توجه تمام دانشمندان با شخصیت کشور را و در صدر همه آنده از هموطنانیکه در بخش حقوق دولت تخصص دارند، توجه نمایند و مرا درین مقطع یاری رسانند، زیرا من متخصص حقوق نیستم تحصیل من بیشتر در علوم طبیعی، ریاضی و در بخش ساختار اجتماعی - اقتصادی است.

به قانون اساسی کشور و تمام مواد آن از زمان تصویب و اعلان آن در جریده رسمی، احترام داشته از روح آن پیروی می نمایم. در عرصه بین المللی تا حال هیچ قانون اساسی دیگری را ندیده ام که بنام کشورم که من تبعه آنم وجود داشته باشد و از جانب همان مجامع که این کشور را برسمیت شناخته اند، هم شناخته شده باشد.

طوریکه در فوق نیز یاد آور شده ام، «افغان» و «افغانستانی» دو کلمه اند. هر دو را درست خوانده می توانم. کلمه «افغان» در یک ماده قانون اساسی جای داده شده است که بر طبق تعاملات بین المللی هویت اتباع کشور را در خارج از خاک افغانستان که بر رویت پاسپورت استناد می تواند، تعریف می نماید. بدین معنی که یک ماهیت حقوقی کسب کرده است و تنها در قید یک کلمه آزاد نیست. کلمه «افغانستانی» همین ماهیت یا مفهوم قانونی را ندارد. در تمام ماده قانون اساسی این کلمه را با همچو خط و کتابت نیافتم. هرگاه من در برابر مقامات رسمی دول دیگر این کلمه نا مانوس و بیگانه را بزبان بیاورم و آنها که معمولاً در «کمپیوترها»، نیابند، آیا بر هویت من شک نمی توانند داشته باشند؟

همین تفصیل را بخاطری یاد آور شدم که من اولاً هویت خود را بر اساس قانون اساسی، بخاطر حفظ و پیروی از اصول همبستگی ملی می پذیرم. دوم میدانم که وحدت ملی در تحکیم صلح و ثبات درکشور نقش مهم ایفاء کرده می تواند. بناءً «افغان» هستم، به این هویت افتخار دارم و به آن وفا دارم، زیرا میلیون ها انسان همین هویت را دارا اند. «افغانستانی» نیستم، زیرا در قانون اساسی برایم چنین هویت داده نشده است. چه نیازی به آن دارم؟ این نسبتی که مرا بکشور افغانستان منسوب می سازد، کدام کلمه پر معنی تر از «افغان» نمیدانم. وقتی «هیرودتس» تاریخ نویس یونانی از موجودیت نیاکان ما درین قلمرو هزاران سال قبل گزارش میدهد، هیچ نیازی به تغییر هویت افغان نمی بینم.

خوانندگان عزیز !

وقتی قریب سه دهه قبل بحران افغانستان آغاز یافت و تخریبات جنگ در همه جا رونما میگردید، افراد معلوم الحال با داشتن حد اقل سواد خواندن و نوشتن، بین هم نسبت به آینده کشور و مردم آن ابراز تشویش می نمودند. خصوصاً وقتی بچشم سر دیده می شد که افراد معین بطور نمونه، سیم ها و پایه های تلفون های قدیمی را در سراسر کشور، که دارائی عامه شمرده می شد، مانند تاراجگران در «لاری» ها، بکشور های خارجی چون ایران و پاکستان می بردند، عده ای که ممکن ارتباط با سازمانها و رهبران «مجاهدین» در پاکستان و ایران داشته بوده باشند که مراکز عمده سازمانها در آنکشورها محسوب می شد، می گفتند: «ازین تخریب تشویش نکنید. بعد از جنگ دوستان ما آباد می کنند.» حال وقتی جای آن شبکه تلفون قدیمی را «تکنالوژی» جدید اشغال کرد، مؤسسات «بیات» به حاکم «میدان» مبدل گردید. بعد از تسلط بر «مارکیت»، اینک با این برنامه ها در صورتیکه ادامه دهد، دست به محور فرهنگ و هویت «افغان» می زند.

بناءً یکبار دیگر برحسب مواد قوانین اساسی و منطق انسانی، کلمه «افغانستانی» را مانند محترم ولی احمد نوری بیگانه، غیر قانونی و غیر مجاز دانسته این چنین نسبت را در چوکات وحدت ملی مضر و غرض آلود میدانم. هویت ملی «افغان» فاقد حامی نیست. در یک وقت قبلی نیز در یکی از تلویزیونهای مشابه، چنین اظهاری را طوریکه در مقاله تذکر داده شده است، شنیده شده بود. این اصطلاح از جانب کسی بزبان گرفته شده بود، که حتی از جانب اعضای پارلمان افغانستان بر آنها اتهام خدمت بدولت ایران منتشر گردیده است. در جایی می خوانیم: «... ضمن آنکه اشخاص مورد نظر از طریق همین تلویزیون، به رد «اتهامات» پرداختند، از زبان یکی از آنها بنام فامیلی «اکبری»، بگوش رسید که گفت «افغانستانی» است. شنیدن اصطلاح «افغانستانی» از زبان افراد عادی در صف هم وطنان مشکلی نیست، زیرا، این کاملاً در اختیار و آزادی فرد است، که هرچه خود میخواهد بگوید. در جامعه «کثیرالالتیک» و کشوری که در زمانه های قبل از مرحله بیش از سه دهه جنگ تپاه کن در صف کم انکشاف یافته ترین کشورها قرار داشت، چنین عکس العمل ها تعجب آور نیست، باید شنیدن آنرا تحمل نمود و توضیح علمی آنرا هم نباید از نظر دور داشت. اما وقتی اشخاص سیاسی و یا مقام های دولتی نظیر آنها» بشمول چنین رسانه ها که در جامعه در جنب ارگانه های رسمی دولت موقف نیرومند سود آور اشغال نموده اند، باید در حفظ و آرامش نقش مؤثر خود را درک نمایند. اما وقتی باز هم این مراجع «چنین کلمات را بزبان می آورند، مورد سوال است. واضح است که ترکیب اجتماعی و کلتوری افغانستان، تصویر مشابهی از اجتماعات «کثیرالالتیک» بی شمار جهان را نشان می دهد...» (افغان جرمن آنلاین، تاریخ ۱۸.۰۱.۲۰۱۱)

این چنین اظهارات باز هم در برابر والی کابل، که شهر تاریخی پایتخت در آن موقعیت دارد، مایه نهایت تأسف است. افتخار میراث را کسی میداشته باشد، که بقدر آن بفهمد. نظرات «داروینی» در رابطه با میراثی بودن استعداد، عقل و خرد و یا خصوصیات، روز تا روز غلط ثابت می شود. فرهنگ پدیده دیگری است که حفظ و رشد سالم، فضای حیاتی خوشبخت را به انسانها فراهم می سازد.

وقتی در سالهای مهاجرت با یکی از دوستان در هندوستان از یک معبد هندوها که عمارت مرمرین واقع در بالای یک تپه بلند دیدن می نمودیم، برای دوست همراهم با تعجب بیان داشتم: «ببینید که این سرمایه داران به دین و مذهب شان، چه خدماتی انجام داده اند. این مصارف را ببینید.» دوستم که شخص تعلیم یافته بود و بیش از پنجاه سال در هند زندگی داشت و با «ماهاتما گاندی» نیز همکار بوده است گفت: «ساده نشو. این شخص پول مالیات را دزدیده و قسمتی را بکار برده، برای خود شهرت مفت خریده است.» من از آنوقت بیحد متوجه تبلیغات و یا «اشتهارات» در سیستم اقتصاد «مارکیت» یا «مارکیتینگ» شدم.

ختم

دخاو - آلمان